

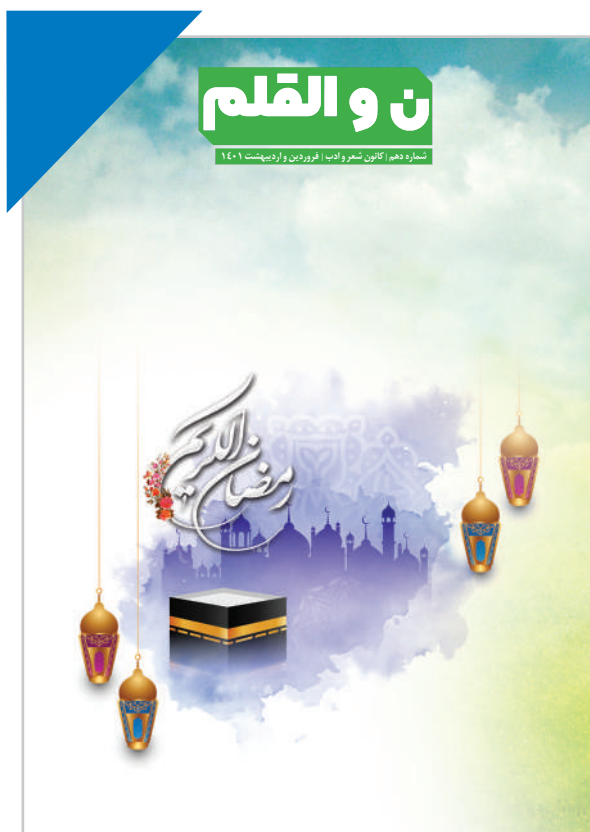
ن و القلم

شماره دهم | کانون شعر و ادب | فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱

رمضان الحرام



”سخن آغازین“



خداوند را شاکریم که توانستیم دهمین شماره از گاهنامه ادبی فرهنگی اجتماعی نون والقلم را مهمان دیدگان پر مهر شما قرار بدهیم. همواره طعم و لذت کار گروهی در نشریه ما حس شده و این توانمندی اعضا را می رساند. به علت گستردگی کار، تصمیم گرفتیم سردبیر دیگری را به گاهنامه خود دعوت کنیم. خیرمقدم عرض می کنیم خدمت خانم عاطفه نامجو؛ ان شاءالله که همکاری خوبی با مجموعه ما داشته باشند.

در این شماره سعی کردیم طبق معمول در گرافیک نشریه، پیشرفت داشته باشیم، متن ها حرفه ای تر تدوین شدند. سعی نمودیم اثر فاخری را تقدیم نگاه مهربانتان کنیم. سپاس از همه عوامل و دست اندرکاران نون والقلم و تمام کسانی که ما را در تدوین این شماره از نشریه یاری دادند.

هانیه جمشیدی
مدیر مسئول گاهنامه نون والقلم

“

سخن سردیر



تویی را که کنج ویرانه ها مانده ای، کاشانه
ات را گم کرده ای و با اینحال غزلخوان در
پی همخوانه ای.
و چون نی دیگر قرار نیست از جدایی ها
شکایت کنی.
او نور تو، حجره خورشید تو و حوضچه
خورشید تو خواهد شد. فاتح تو، سرور و
دولت منصور تو.
او با دست اشارتی می برد و تو به سمت او
عزم می کنی...

شمس و مولانا (شیوا تنها - عاطفه نامجو)

بیایی که رد پای روحش بی تفاوت با تو
باشد.
غصه ی آشنای شمس و مولاناست. آنها
نوازشگر روح یکدیگر بودند؛ بی خبر به
هم رسیدند و ناگهان متوجه پیوند ناگسستنی
شان شدند.
آنها بی رمز و راز و دور از تنگی زمانه و یا
افکار خاصمانه همانقدر که زندگی برایشان
میخواست، زیستند.
و این نهایت مسرت و شادمانی است که
انسانی هم مسیر خودت را بیایی.
کسی که میخواهد ادامه ی راه جهان را با به
پای شعر و ادبیات؛ غزل و نغمه های تو بیاید.
تو را از بند خاکیان نجات می دهد و سکوی
پرتابت میشود.

اگر کسی می آمد و می گفت
"آرزو کن و بی شک برآورده خواهد شد"
برای همه خواهان آن میشدم (یک نوازشگر
روح)
و او اتفاقی وارد زندگیت میشود، بدون قصد
و برنامه، بی غرض
به خودت که می آیی، متوجه حضورش
می شوی و روحی که آرام گرفته، یکجا
ساکن شده و رنج هایش را به دست باد
سپرده...
شما ناگهان تمام خلاء ذهنیتان را پرشده
می یابید و تمام جراحت روحتان را مرهم
دیدید...
اندیشه هایت به تجربه تلخ گذشته میخواست
قبول نکند اما، چه میشود بالاخره کسی را





مدیر مسئول:

هانیه جمشیدی

سر دبیر:

شیوا تنها، عاطفه نامجو

صاحب امتیاز:

کانون شعر و ادب پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان

طراح و صفحه آرا:

داریوش روان



پردیس فاطمه الزهرا (س)
اصفهان

فهرست مطالب

۶	در ایستگاه قلم بهار	
۷	دلیم می خواهد....	
۸	تاپستان سرد	
۹	پائیز، بوی ناب کودکی	
۱۰	حکیم ابوالقاسم فردوسی	
۱۱	رنالیم	
۱۲	حواس پرتی	
۱۳	معرفی کتاب	
۱۴	جهان شناسی	



در ایستگاه قلم

بهار



شود و شکوفه های صورتی گل بوته ها در فضا پخش می شود. نفس نفس زدن های نسیم دل انگیزش نوید شروعی دوباره بعد از پایانِ سرد و خشک زمستان است و چه دلچسب است هم صدا شدن با موسیقی گوش نواز قطره های باران در تولد فصلی نو از پس تلخی های روزهای قبل!

حامد خورشیدی

تازه ای کشند و بزرگ تر شوند. بهار با قدم های سبزش، حس رویش و تازگی به ارمغان می آورد. هدیه ای که می تواند دیباچه ای برای آغاز راه های نرفته باشد و جرقه ای برای روشن شدن آتش امید که مدتها خاکستر شده بود. بعد از گذر سه فصل و چشیدن گرمی و سردی ها، رودخانه ی عمر به گذرگاه سبز جزیره ی بهار می رسد و در خم کوچه پس کوچه هایش قد می کشیم. دامن پرمهر بهار باز می

بهار فقط بهانه ای برای رویش نهال های کوچک و شکوفا شدن غنچه های درختان بادام نیست بلکه فرصتی است که قلب هایمان نفس



دلم می خواهد....

نویسنده:
مینا فاتحی

دلم می خواهد مغازه‌ای باشد که آرامش بفروشد؛ بروم کمی آرامش با طمع عشق، کمی حال خوب با چاشنی خنده بخرم و با خود به خانه بیاورم و آن را با دیگران تقسیم کنم.

دلم می خواهد بخواهم که بشود... دلم می خواهد میان تمام خواستن ها و نشدن ها و حسرت ها این بار خواستنی هایم شونی باشد. دلم خیلی چیزها می خواهد... ولی... می دانم که دلم... آخ دلم... دل طفلک بیچاره ام... برای روزهای خوش گذشته تنگ شده است... آنقدر تنگ که گویی دارد خفه می شود... انگار که دارد نفس های آخرش را می کشد...

خوش دیگران.

دلم کمی گریه ی از سر شوق می خواهد. از آن گریه هایی که با خنده در می آمیزند؛ از همان هایی که دیگران فکر می کنند دیوانه شده ام.

دلم می خواهد از ته دل بخندم؛ بلند بلند قهقهه بزنم آنقدر بلند که صدای خنده ام به گوش همگان برسد.

دلم می خواهد آزاد باشم و رها؛ با پاهای برهنه بر لب ساحل دریا های شمال بی محابا قدم بردارم و از لمس خنکی جریان آب بر روی پاهایم غرق لذت شوم.

دلم می خواهد کودک باشم؛ کوچک باشم و دور حوض حیاطمان لی لی بازی کنم.

دلم می خواهد....

بازگردد روزهایی که این فاصله ها نبود. روزهایی که دور هم بودن، تنگ در آغوش کشیدن و صمیمانه بوسیدن از حسرت هایمان نبود.

دلم محفل های صمیمانه با رفقایم را می خواهد؛ روزهای خوش با دوستان بودن و سرخوشانه و بی دلیل خندیدن. روزهایی که ترک های روی دیوار هم به خنده وامان میداشت. خنده هایی بی غم، خنده هایی بی پایان...

دلم نشستن گوشه ی دنج یک کافه ی شلوغ را می خواهد؛ که با لبخندی عمیق جرعه جرعه آرامش بنوشم و غرق لذت شوم از دیدن حال



دراستگاه قلم

نویسنده:

فاطمه مرادی

تابستان سرد



بازی خانگی که آخرش یک شکست بزرگ بود. عین بازی برزیل و آلمان، نیمه‌ی اول خیلی گل خورده بودیم، نا داشتیم، استراحت داده بودند که بریم خودمان را جمع کنیم و برگردیم باقی گل‌ها را بخوریم. عین یک سطلی که لب به لب از آب پر باشد، از بغض پر بودیم، آنقدر لب به لب که سرریز کرده بودیم؛ اما مگر تمام می‌شد؟ عین این که شیر آب را باز کرده باشند، شلنگ را گذاشته باشند توی سطل، انگار منبع تغذیه بغضمان اقیانوس آرام بود.

تن بی‌جان آقام را به خاک سپردیم و برگشتیم بقیه مراسم را برگزار کردیم و قرار شد محبت فامیل و آشنا و همسایه را توی شادی‌هایشان جبران کنیم. بیست روز پشت در آی‌سی‌یو بست نشستیم که نهم پلک بزنند اما نزد. فقط یک روز که من و دایی کوچکم خیلی بالای سرش گریه کردیم، اشکی که از گوشه‌ی چشمش چکید را دیدم.

از دبیرستانی که در آن درس می‌خواندم تا بیمارستان خیلی راه نبود. ظهرها از مدرسه می‌رفتم پشت شیشه‌ی آی‌سی‌یو زل می‌زدیم به چشمان بسته اش و بعد برمی‌گشتم. این روال بیست روزمان بود.

ایام محرم بود آقام خیلی سال که شمارش دستم نیست، ذاکر امام حسین (ع) بود و ما که دخترها و علم پزشکی ناامیدمان کرده بودند، آخرین تقلاهامان را در خانه‌ی صاحب آن ایام می‌کردیم و منتظر یک معجزه‌ی غریب بودیم که هرگز رخ نداد.

صبح سه‌شنبه، بیست و هفتم مهر، سر کلاس شیمی نشسته بودم. معاون مدرسه وارد کلاس شد و گفت: وسایلت را جمع کن و بیا بیرون. کتاب شیمی و جامدادی را که توی کوله‌م می‌گذاشتم، می‌دانستم مقصد قبرستان است! گل آخر را خورده بودیم...

اتفاقی که قرن از سرش می‌گذرد را بسط می‌دهم، به حسرت‌هام فکر می‌کنم، به آن سالی که تابستانش گرم نبود ولی سرمای پاییزش پدرمان را درآورد، به آن غروبی که بعد از کلاس زبان بین دوراهی بیمارستان و خانه، خانه را انتخاب کردم و یک حسرت بزرگ به حسرت‌هام اضافه شد، حسرت دیدن آقام برای آخرین بار واذن مغرب همان روز که بعد آن، نصف گرمای تابستان‌هایمان از دست رفت و به سرمای پاییزهایمان اضافه شد. غم عجیب آن شب و غربت خاله‌هام و دایی‌هام و مادرم به انضمام ما که سی تا نوه بودیم، دیوانه‌ام کرده بود. سایه پدر از سرمان کم شده بود و یتیمی، سایه شومش را روی سرمان پهن کرده بود.

غم‌مان یکی دو تا نبود. دلم برای مادرم بیشتر از همه می‌سوخت که توی بیمارستانی پدرش تسلیم مرگ شده بود و خودش توی یک بیمارستان دیگر، بالای سر مادرش ایستاده بود که علیه مرگ برای ادامه‌ی زندگی می‌جنگید.

همه‌مان سردرگم بودیم، بیش‌تر مادرم و خواهر و برادرایش که نمی‌دانستند دنبال گواهی فوت و سنگ قبر و خرما و گلاب باشند برای پدری که از دایره‌ی زندگی بیرون بود یا درگیر دارو آزمایش و دکتر برای مادری که هنوز توی دایره بود، اما همان شب رفت توی آی‌سی‌یو و دیگر برنگشت. آن شب طولانی که صبح شد، آفتاب نزده توی بیمارستان بودیم. رو به روم راهروهای تنگ و تاریک منتهی به آی‌سی‌یو بود و نهم که دیگر حرف نمی‌زد و هوشیارش آنقدر نبود که تمام و کمال در دایره زندگی بگنجد. روی مرز دایره مانده بود، شاید فقط برای این بود که سوم و هفتم آقام رد شود و کمی خودمان را جمع و جور کنیم.

خدا مصیبت نازله را مثل یک مسابقه فوتبال به دو نیمه‌ی مساوی تقسیم کرده بود و این وسط بیست روز وقت استراحتمان داده بود برای یک

اصلا آن تابستان با سال‌های قبلش فرق داشت. انگار باغ سبزی که زندگی تا آن لحظه نشان‌مان داده بود، رو به خزان می‌رفت. اسیر روندی شده بودیم که تا قبل از آن وجود نداشت. قبلا بعد از آخرین امتحان ترم دوممان می‌رفتیم لنگر می‌انداختیم جایی که خیلی دور از سواحل مدیترانه بود؛ ولی به همان اندازه گرم بود و همان اندازه به توان خیلی بهمان خوش می‌گذشت؛ اما آن روزها حکایتش فرق داشت. لنگرمان معلق مانده بود، سواحل مدیترانه‌مان سرد بود، سنگ‌مان ساختمانی بود که همه جاش بوی الکل می‌زد زیر دماغمان. که ما بهش می‌گویم بیمارستان و هم‌زبان‌های هم‌سایه‌مان، شفاخانه. فکر می‌کنم اگر آن روزها از این لفظ برای آن مکان استفاده می‌کردیم، اتفاق دیگری می‌افتاد. شاید اگر عباس میرزا در راه هرات کشته نمی‌شد یا حداقل معاهده پاریس با شروط دیگری امضا می‌شد و مرزهای جغرافیایی ما اینقدر غریبانه عقب جلو نمی‌شد، امروز تاثیر مثبت این واژه در انرژی اطرافمان و اطلاق نام شفاخانه به جای بیمارستان به آن ساختمان تمام سنگ سفید جایی از قصه را جور دیگری رقم می‌زد، شاید دلخوشی‌هامان را پسمان می‌داد. البته که این‌ها تمامش گمان است و به نظرم گمانه زنی در طول تاریخ اصلی‌ترین دلیل به وجود آمدن حسرت‌هاست، حسرت‌هایی که عمیق‌اند و بی‌شمار. اینکه مدام به اتفاق‌هایی که باید می‌افتاده اما نیفتاده و اتفاق‌هایی که نباید می‌افتاده اما افتاده، فکر کنیم و گمان کنیم عکس ماجرا جهان بهتری را بهمان هدیه می‌کرد، نه درست است نه غلط؛ شاید عقلانی نیست اما برای من که چند سالی است بعد از آخرین امتحان نیم‌سال دوم لنگر معلق می‌ماند و سواحل مدیترانه‌ام سرد، منطق در نقطه‌ای دور است و هنوز با احساسم شایدها را مرور می‌کنم و حسرت‌ها را عمیق می‌کشم.



گردش در تقویم

نویسنده:

مریم یآوری

امروز بوی ناب کودکی هایم به مشام می‌رسد
بوی کتاب ، دفتر ، قلم ، آبرنگ!
یادم آمده روزی را که برای اولین بار راهی دبستان شده ام
و به یاد دارم
آن صدای آشنا را ، که مرا به کلاس درس می‌طلبید.
و حالا سالروز بزرگداشت آن ناچی فرا رسیده است
امروز ، روز اوست.

روز اوایی که مرا برای طلب علم فراخواند و مهر وجودش را با کلام ناب خود برای من گسترانید.
در جهانی خفته و بی روح زندگی می کردم و با سخنان او قدم در راهی بی انتها از زیبایی های جهانم نهادم.
جلوه جلوه زندگی روز به روز برایم آشکار شد و بوی خوش طبیعت آفرینش بر علم من تابید.

ای پرتو به مهر روشنی

امروز می خواهیم به رسم قدردانی تمام زحمات، ببوسم دستان پرمهرت را و از تو بگویم که می‌دانم نوشتن همین جملات نیز به پاس بودن توست!
روزت مبارک ای فروغ آفرینش





گردش در تقویم

نویسنده:
آناهید جوانبخت

حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاعر پر
آوازه ایرانی، متولد ۳۲۹ هجری قمری،
اسطوره ای تکرار نشدنی در ادبیات و
موجب فخر ایران و ایرانی.
وی متولد دهکده پاژ طوس در خراسان
و دهقان زاده بود

سالهای ابتدایی زندگی حکیم همزمان بود با
جنبش ایرانیان به خصوص سامانیان برای
استقلال ایران و ایرانی. بعد از این جنبش
ها بود که شاهان سامانی در ایران قدرت
گرفتند. شاهان سامانی به زبان پارسی و
شاعران پارسی گو توجه بسیاری داشتند در
این میان فردوسی جایگاه ویژه ای داشت اما
در نهایت باعث دلخوری این اسطوره تکرار
نشدنی شد.

شاهکار ادبی پارسی شاهنامه، اثر حکیم
فردوسی ریشه در جهانبینی وی داشت.
جدای از جنبه شعری آن که بی نظیر است،
دانشورانه نیز هست و به عنوان منبعی
تاریخی به آن استناد میشود. به اعتقاد عده
زیادی، فردوسی افسانه ننوشته است؛ بلکه
آداب و فرهنگ ایرانی را که در طول عمر
خود دیده و خوانده در کنار زبان پارسی
زنده کرد. اگر فردوسی نبود، نه تنها زبان
پارسی بلکه آداب و رسوم باستانی خود را نیز
فراموش شده بود.

هزاره فردوسی یا جشن هزاره فردوسی،
مجموعه آیین ها و مراسمی بود که به
مناسب هزارمین سال تولد حکیم فردوسی
در تهران و طوس سایر شهرهای ایران در
سال ۱۳۱۳ برگزار شد. این جشن پنج روزه
بزرگترین بزرگداشت فردوسی در قرن اخیر
بود که شاعران و نویسندگان زیادی را در
دارالفنون تهران گرد هم آورد و همچنین



فاخر وی گرمی داشته شد. ازین پس،
این روز به نام فردوسی در تقویم ایرانی
اختصاص داده شد.
شاعر بزرگ و حکیم دانا سرانجام در سال
۴۱۶ هجری قمری دیده بر جهان فروبست
ولی نام و یاد او همیشه در یاد ایرانیان و
پارسی گویان، بلکه در یاد تمامی ادب
دوستان جهان خواهد ماند.

چو این نامور نامه آمد به بُن /
ز من روی کشور شود پرسُخُن
از آن پس نمیرم که من زنده ام /
که تخم سخن من پراکنده ام
هر آن کس که دارد هُش و رای و دین /
پس از مرگ بر من کند آفرین

علاوه بر بزرگداشت فردوسی، خوانش
اشعار وی و اجرای نمایش هایی در آن جزء
مهمترین کنگره های علمی در آن سالها به
شمار می آید؛ زیرا افرادی فرهیخته از سراسر
جهان به این گنکره دعوت شده بودند.
پس از پایان کنگره، گروهی از نویسندگان
و شاعران به همراه رضاشاه به مشهد سفر
کردند و بنای آرامگاه فردوسی را که دستور
ساخت آن از ۸ سال پیش آغاز شده بود،
افتتاح کردند. تندیس فردوسی حاضر در
آرامگاه وی، ساخته ابوالحسن صدیقی از
شاهکارهای مجسمه سازی به حساب می
آید.

نه تنها در شهرهای ایران، بلکه در سایر
کشورها چون فرانسه و آلمان، هزاره
فردوسی را گرمی داشتند و شاهنامه را
به زبان های گوناگون ترجمه کردند که با
استقبال زیادی مواجه شد.

امروزه ۲۵ اردیبهشت در تقویم شمسی به
نام حکیم فردوسی نامگذاری شده، چون در
سال ۵۹ به مناسبت هزاره شاهنامه جشنی
برگزار و یاد این شاعر و داستان های اثر

رئالیسم

قطعا اسمش را زیاد شنیده اید اما چقدر باره این سبک اطلاعات دارید؟

از رئال شد. زیرشاخه هایی مثل :
رئالیسم سوسیالیست، فوتورئالیسم، سوپر
رئالیسم،

هایپر رئالیسم و...
که صحبت در مورد ویژگی های هر کدام
نیازمند زمانی طولانیست اما چیزی که به
وضوح آشکار است این است که رئالیسم با
دارا بودن خصوصیات منحصر به فردش
سیکی عامه پسند و پرطرفدار محسوب
میشود.

پ.ن: در این نقاشی به سبک رئال،
خصوصیات زندگی روستایی و بی آلایش
مردمان را بدون کم و کاست به تصویر
کشیده شده

حقایق گوناگون، روابط های انسانی و غم
ها و شادی ها را همانگونه تلخ یا شیرین
به تصویر کشید.

معروف ترین نقاش این سبک گوستاو
کوره هنرمند فرانسویست با جمله ی
معروفش که میگوید: من نمیتوانم فرشته
ای را بکشم که او را هرگز ندیده ام.

کوره با این جمله به تصویر کشیدن
دیده ها همان گونه هست بدون کم و
زیاد تاکید دارد. زیرا هنرمند رئالیسم
نسبت ها و فرم ها را به شکل واقعی بع
تصویر میکشد بدون ایجاد تغییر در شکل
و مفهوم تصویری که مشاهده میکند.

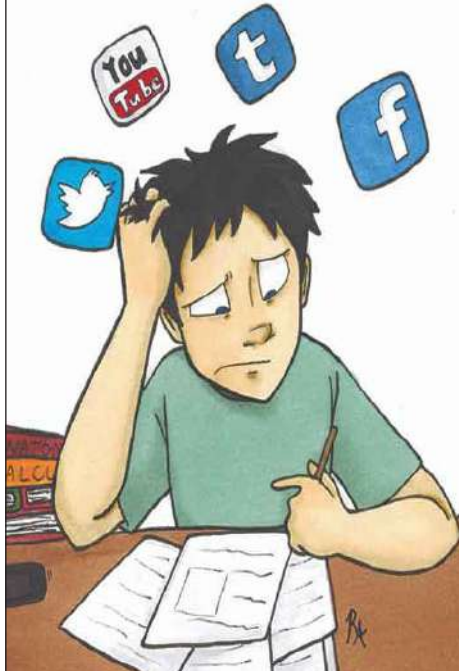
این سبک که ابتدا در فرانسه شکل گرفته
بود پیش زمینه ای برای به وجود آمد
سبک هایی جدید و زیرشاخه هایی دیگر

رئالیسم یا واقع گرایی همان جنتشی بود که
علیه رمانتیسم به پاخواست.

هنرمندان بسیار زیادی در این سبک آثار
شاهکاری را خلق کرده اند. نقاشانی مانند
کمال الملک، مرتضی کاتوزیان، رامبراند،
کوره و....

رئالیسم احساس های شاعرانه و غیرواقعی
را رد کرد و در نقطه مقابل رمانتیسم قرار
گرفت چرا که هنرمندان این سبک معتقد
بودند تاکید های فراواقعی رمانتیسم چیزی
جز فرار از واقعیت ها نیست و باید دنیا را
همانگونه که هست به تصویر بکشیم. با
همان زیبایی و زشتی که میبینیم.
و به این ترتیب سیکی به وجود آمد که





نویسنده:

سمانه حسینی

حواست کجاست؟ اصلا شنیدی چی گفتم...؟

این اختلال خاموش به میزانی شایع هست که اطلاع از اون برای شناخت مشکلات دانش آموزا می تونه خیلی کارآمد باشه.

بقیه پیدا کنیم. ولی مطمئنا خودتون هم می دونین که گذشته از جنبه ی سرگرمی این کار، تصور مبتلا بودن، هرچند اولش به شوخی باشه، اما می تونه روی باور و انتظاراتی که فرد از خودش داره، تاثیر بذاره. پس یکم با احتیاط بیشتری از اختلالات روانشناسی برای دیگران و حتی مهم تر از برای خودمون استفاده کنیم.

خب، حالا چرا هرکی یه کم حواس پرتی کرد، لزوما مبتلا به add یا (اختلال تمرکز و توجه) نیست؟

این بیماری بیشتر ارثی هست. با وجود اینکه عوامل محیطی هم میتونه در ایجادش موثر باشه، اما در صورت وجود زمینه ی ژنتیکی، احتمال بروزش بیشتر میشه.

نکته ی بعد تفاوت این اختلال با اختلال adhd هست. یه تفاوت کاملا بارز توی این اختلال، با بیماری ذکر شده ی ما وجود داره. افراد مبتلا به این اختلال همونطور که از اسمش هم پیداست (اختلال کم توجهی - بیش فعالی)، علاوه بر ضعف توجه و تمرکز، دچار پرتحرکی و رفتارهای ناگهانی هستن که در افراد add دیده نمیشه. میشه گفت افراد دچار اختلال کم توجهی حتی می تونن افراد بسیار ساکت و منفعلی هم باشن.

بطور کلی، تشخیص کودکان و بزرگسالان مبتلا به بیش فعالی راحت تر از افرادی که تنها به اختلال تمرکز مبتلا هستن. چون بیش فعالها با رفتارهای تکانشی علایم رو به اطرافیان نشون میدن. در ادامه ی علایم این مشکل باید گفت، اگر دچار این اختلال باشید دچار فراموشکاری، خیال پردازی و غرق شدن توی دنیای خود، بی نظمی و مشکلات درسی هستن یا بودین.

حتی مشکل در تمرکز در این افراد به حدی هست



اگر در طول روز این جمله رو زیاد می شنوین، بنظرم بهتره بقیه ی متنو از دست ندین؛ چون می خوام بگم که شاید واقعا مقصر این بی دقتی، حواس پرتی یا هر اسم و صفتی که دوستان و اطرافیان بهت نسبت می دن، نیستی. شاید تو هم در گروه مبتلایان add هستی!

این اختلال خاموش به میزانی شایع هست که اطلاع از اون برای شناخت مشکلات دانش آموزا می تونه خیلی کارآمد باشه.

خب قبل از اینکه به چستی این مشکل بپردازیم، بذارید به اطلاع برسونم که: بدونین و آگاه باشین که دیگه هرکی یه کم حواس پرتی کرد، نباید بهش این اختلالو نسبت بدین!

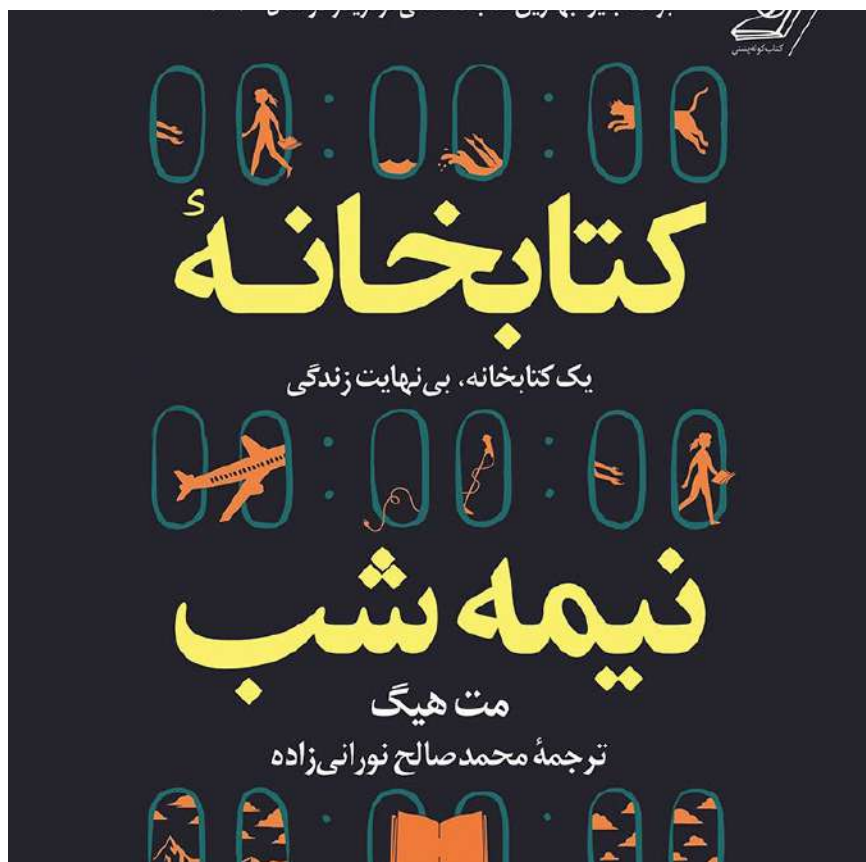
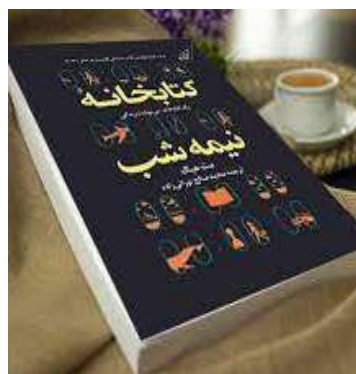
کالا اگر دقت کرده باشید خیلی از ما، بعد از آگاهی از یه بیماری (بخصوص اگر تو حوزه روانشناختی باشه)، دوست داریم نشونه هاشو توی خودمون و

که شاید دانش آموزان تنبل و کم هوشی بنظر برسن اما همونطور که گفته شد، این تنها نمای ناراحت کننده ای از آونهاست و هیچ ارتباطی به بهره هوشیشون نداره. حتی درصد زیادی از اونا هوش سرشاری هم دارن که بخاطر مشکل در توجه به درس، نمی تونن از طریق کسب نمرات بالا اونو نشون بدن.

هرچند که این مشکل تا حدی به شخصیت افراد رسوخ می کنه، اما برای درمان، کنترل و جلوگیری از مشکلاتی که به همراه داره، راه حل هایی مانند دارودرمانی و گفتاردرمانی وجود دارن که می تونن به شکل موثری بخصوص توی سنین کودکی بهبود ایجاد کنن.

با تمام این گفته ها، این بیماری بدون نظر متخصص و گرفتن تست های مخصوص قابل تشخیص نیست. پس بهتره اگه مشکوک به این مورد هستین، به شکلی آگاهانه و تخصصی برای حل مشکلاتون پیش برین.

دلتون خوش و تنتون سالم



نویسنده:

زهره براتی

معرفی کتاب

کتاب کتابخانه ی نیمه شب،

نویسنده مت هیگ

تا حالا شده حسرت بخوری؟ که ای کاش درس خوانده بودم، کاش با کسی که دوستش داشتم ازدواج کرده بودم، کاش زودتر بچه دار می شدم و هزاران رشک دیگر که هر کدامان ممکنه داشته باشیم. این کتاب در قالب داستانی جذاب که نمی توانید از آن چشم بردارید، به شما می گوید چه کنید که حسرت گذشته را نخورید و از مسیری که در آن قرار دارید، لذت ببرید. خواندن این کتاب را به شما توصیه میکنم. چراکه پر از اندرز است و در عین حال داستان

زیبایی دارد که همیشه در گوشه ای از ذهن شما باقی می ماند. قسمتی از کتاب:

می خواهیم وارد هزار و یک زندگی بشیم. زندگی ای که می توانستیم با هر انتخابمان داشته باشیم و متفاوت با الانمان باشیم. می توانستیم یک شغل دیگر داشته باشیم. زندگی الان ما در یک جای دیگر از دنیا باشد. فرزند داشته یا نداشته باشیم و... اما چگونه؟ بیایید و برویم ادامه داستان نورا را بخوانیم. نورا شاید هر یک از ما باشد که از شرایط زندگی خود راضی نیست، از نظر خودش موفقیتی را کسب نکرده و در از حسرت های مختلف می باشد، وقتی می بیند که وجودش نه برای کسی ارزش دارد (از نظر خودش)، تصمیم به خودکشی با مصرف چندین قرص می گیرد.

نورا به جای مردن، وارد یک جای تاریک می شود که پر از کتاب هست. کتاب هایی که در نظر نورا در حال حرکت هستند. هزاران

جلد کتاب که هر یک بخشی از زندگی نورا می توانست باشد. اگر از مسیری دیگر رفته بود، اگر شناگر می شد، مسیر زندگی اش مثل الان نمی شد. اگر مهاجرت می کرد یک طور دیگر می شد و... نورا پر از حسرت هست. حسرت اینکه می توانست موفق شود و یک زندگی ایده آل داشته باشد. الان دقیقا همین شده است. نورا میتواند ببیند که اگر حسرت هایش را زندگی می کرد چه می شد. اگر این کتاب را بخوانید، میتوانید ببینید که چه اتفاقی می افتاد. آیا حسرت های نورا کمتر از الان بود؟ آیا او همچنان در حسرت هایش می ماند؟ این کتاب، درس های زیادی به ما میدهد، پس پیشنهاد میکنم آن را بخوانید



نویسنده:

شقایق جمشیدی عزیز آبادی

موضوع: جهان‌شناسی (معنی و مفهوم رنگ در ملل مختلف)

رنگ ها در ملل مختلف معنا و مفهوم متفاوتی دارند و دانستن این معنا و مفهوم به گردشگران برای ارتقای تجربه سفر و لذت بخش تر کردن آن کمک بسزایی می کند.

که در ژاپن لباس کارگران، **آبی** رنگ است. رنگ **زرد**، نمادی از رستاخیز و تولدی دوباره یا رنگ جنبش «قدرت مردمی فیلیپین» است. مرم‌های شیطانی به هنگام غروب خورشید، درخششی قرمز رنگ پیدا می کنند. در میان مائوری های اهل نیوزیلند، قرمز رنگی مقدس است که مخصوص خدایان انتخاب شده است. در خانه های سنتی مائوری، پرتهای خورشید به صورت خط های پیچ دار سفید هندسی بر روی پس زمینه ای به رنگ قرمز خاکی ترسیم می شوند. اکثر سرزمین نیوزیلند، خاکی سرخ قام دارد.

میراث های «رنگ درمانی» و «مواد آرایشی بی نظیر» از مصریان است. در مصر باستان «شو»، خدایی که آسمان را از زمین جدا کرد، قرمز بود. سنگ های قرمز در معالجه بیماری ها و محافظت از آتش و رعد و برق استفاده می شدند.

زنبورها نماد فراغه بودند البته با منزلت پایین تر. هک خدای سحر و جادو در عصر باستان، پوست زرد داشت. سنگ های زرد، شادی و سعادت به همراه داشتند.

روحانیون زمان فرعون ها، سینه بندی های آئینی شان آبی بود تا نشانی از حقیقت و عدالت باشد. خدای زندگی و تولید مثل در مصر باستان **آبی** بود. **آبی** و **بنفش** نشان دهنده تقوا و ایمان بود.

کمونیست است و یک رنگ سنتی برای لباس های عروسی چینی است. پاکت های کاغذی **قرمز** پر از پول، هدیه های سنتی سال جدید قمری چینی برای بچه ها هستند. شرکت های بسیاری در چین، عیدی کارمندان را در این پاکت ها می گذارند و به آن ها هدیه می دهند. در فرهنگ چینی، پوشیدن **قرمز** یا قوتی سبب طول عمر می شود. یکی از تعبیرهای منفی رنگ قرمز در آسیای جنوب شرقی این است که ترجیم نامه ها، به صورت سنتی با جواهر قرمز نوشته می شوند. حروف **زرد** در پس زمینه **قرمز** در تمام علامت ها، برچسب ها و بسته بندی ها دیده می شوند.

معنا و مفهوم رنگ زرد در ملل مختلف مخصوصا در چین قدمتی دیرینه دارد. برای قرون متمادی **زرد رنگ** نمادینی بود که در انحصار خانواده های امپراتوری قرار داشت و امروزه هم این رنگ نشان قدرت و سلطنت است.

رنگ سفید نماد فلز و همچنین مرگ و سوگواری است. در مراسم تدفین که برای چینی ها دومین اتفاق مهم زندگی است لباس سفید می پوشند. در هنگ کنگ هم این رنگ به معنی غروب و پاییز است.

در ژاپن رنگ **قرمز** یک رنگ ملی و فراگیر است مثلا در پرچم کشور و تلفن های عمومی و ... دیده می شود. این رنگ نماد از خودگذشتگی است و استفاده از جوهر قرمز به معنای بهم خوردن یک رابطه است. رنگ غالب در پارچه بافی و باغبانی **زرد** است. زرد نماد خورشید و گل است.

مفهوم رنگ **آبی** در ملل مختلف به این صورت است

رنگ ها در ملل مختلف معنا و مفهوم متفاوتی دارند و دانستن این معنا و مفهوم به گردشگران برای ارتقای تجربه سفر و لذت بخش تر کردن آن کمک بسزایی می کند.

ملل خاورمیانه

قرمز، **سبز**، **سفید** و سیاه رنگ های نمادینی که بر روی پرچم بسیاری از کشورهای اسلامی دیده می شود. **فیروزه ای**، **آبی** و **زرد طلایی** و **قرمز** و **سبز** در معماری و موزاییک ها و در مساجد دیده می شود.

عرب های بادیه نشین رنگ سیاه را به عنوان رنگ اصلی زندگی روزانه شان انتخاب کردند. در واقع مفهوم رنگ در ملل مختلف از عناصر طبیعت پیرامون الهام گرفته شده اند.

معنی رنگ ها در ملل مختلف کشورهای آفریقایی متفاوت است مثلا رنگ **قرمز** که در نیجریه فقط روسای قبایل حق پوشیدنش را دارند؛ در حالی که در غنا و ماداگاسکار از برای مراسم سوگواری و تدفین مورد استفاده قرار میگیرد و در استفاده ی آیینی به معنی خون ریزی و مرگ خواهد بود.

رنگ **آبی** در کشور غنا نشانه ی خوشحالی است. در آفریقای شرقی اعتقاد دارند که سنگ ها و دانه های آبی رنگ سبب حاصلخیزی می شود و در جنوب آفریقا اعتقاد دارند که پوشیدن رنگا (نام گردنبند فیروزه ای) مردم زوسا را به نیاکان شان پیوند می دهند و تانزانیا به خاطر جواهر **آبی** - **بنفش**، شهرت جهانی دارد.

معنی و مفهوم رنگ در ملل مختلف آسیا بیشتر به آن پرداخته شده است. رنگ **قرمز** تداعی گر چین

موضوع: جهان‌شناسی
(معنی و مفهوم رنگ در ملل مختلف)



ن و القلم

شماره دهم | کانون شعر و ادب | فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۱

مدیر مسئول:

هانیه جمشیدی

سر دبیر:

شیوا تنها، عاطفه نامجو

صاحب امتیاز:

کانون شعر و ادب پردیس فاطمه الزهرا (س) اصفهان

طراح و صفحه آرا:

داریوش روان